

تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران
در دوره‌های افشاریه و زندیه

دکتر رضا شعبانی

تهران
۱۳۸۱

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	بخش اول: تاریخ افسار یه
۱	مقدمه
۶	فصل اول: حضور نادر قلی بیگ در صحنه
۶	از ابتدای کار تا پیوستن به اردوی شاه تهماسب
۲۶	نبرد تهماسب با عثمانی
۲۹	نیابت سلطنت
۳۲	طغیان محمدخان بلوچ
۳۴	نبرد مجدد با ترکها و تسخیر قفقازیه
۳۶	فصل دوم: تاجگذاری نادر
۳۹	تسخیر هندوستان
۴۴	واقعه شورش دهلی
۴۶	در راه بازگشت
۴۷	تسخیر ماوراءالنهر و خوارزم
۴۹	لشکرکشی به داغستان
۵۲	کورکردن رضاقلی میرزا
۵۴	جنگهای ایران با عثمانی
۵۶	اغتشاشها و شورشها
۶۰	پایان جنگهای نادر با عثمانی
۶۴	فصل سوم: پایان کار نادر
۶۸	جانشینان نادر
۷۸	علی قلی خان (عادلشاه)
۹۰	ابراهیم شاه
۹۴	شاهرخ شاه

صفحه	عنوان
۱۰۰	فصل چهارم: روابط خارجی ایران در دوره افشاریه
	بخش دوم: تاریخ زندیه
۱۰۹	مقدمه
۱۱۲	سوابق تاریخی ایلات لر
۱۱۶	اصل و نسب طایفه زند
۱۱۸	موقعیت طایفه زند در دوره نادری
۱۲۱	استقرار طایفه زند در کمازان
۱۲۳	فصل اول: حضور کریم خان در صحنه
۱۲۳	اتحاد کریم خان با علی مردان خان
۱۲۴	پیمان سه جانبه خانهای لر و بختیاری
۱۲۴	حکومت ششماهه علی مردان خان
۱۲۶	رویاریبهای کریم خان و علی مردان خان
۱۲۶	نبرد چهار محال
۱۲۸	فصل دوم: فزونی یافتن اقتدار کریم خان
۱۲۸	مبارزات کریم خان و آزادخان
۱۳۱	مبارزات کریم خان و محمدحسن خان قاجار
۱۳۴	آخرین تلاش علی مردان خان برای کسب قدرت
۱۳۶	تسخیر آذربایجان و ارومیه
۱۳۸	فتح کرمان و شورش تقی خان درانی
۱۴۰	قتل عام افغانه
۱۴۱	شورش حسینقلی خان قاجار
۱۴۳	کریم خان و سواحل و بنادر جنوب ایران
۱۴۳	اعراب بنی کعب
۱۴۵	فتح جزیره خارک و سرکوبی شورش میرمهنا
۱۴۷	تدارک لشکرکشی به عمان
۱۴۸	کریم خان و فتح بصره
۱۵۰	لشکرکشی به بصره

صفحه	عنوان
۱۵۴	فصل سوم: خصال کریم خان و پایان کار او
۱۵۴	صفات اخلاقی و کیل
۱۵۴	سیاست داخلی و کیل
۱۵۷	وفات کریم خان
۱۵۷	فرزندان کریم خان
۱۵۸	جانشینان کریم خان
۱۵۹	حکومت صد روزه زکی خان
۱۶۰	حکومت هفتاد روزه ابوالفتح خان
۱۶۲	حکومت صادق خان
۱۶۴	حکومت علی مردان خان زند
۱۶۵	حکومت جعفرخان
۱۶۸	تلاش نافرجام صید مرادخان
۱۷۰	حکومت لطفعلی خان
۱۷۹	فصل چهارم: روابط خارجی ایران در دوره زندیه
۱۸۱	روابط ایران با عثمانی
۱۸۳	روابط ایران با روسیه
۱۸۴	روابط ایران با هندوستان
۱۸۵	روابط ایران با انگلستان
۱۸۹	روابط ایران با فرانسه
۱۹۱	روابط ایران با هلند
۱۹۳	منابع و مأخذ

بخش اول

تاریخ افشاریه

مقدمه

با تسلیم اصفهان در روز یازدهم محرم سال ۱۱۳۵، عمر سلسله‌ای که بیش از دو قرن زمام امور جامعه ایرانی را در اختیار داشت به سر آمد و محمود غلزیه، فرزند میرویس، بر اریکه قدرتی نشست که تا چند ماه پیش تصور آن را نیز بزحمت می‌توانست در خاطر بپرورد.

از میان رفتن هسته مرکزی قدرتی که با تلفیق سه عنصر اساسی اقتدار جامعه ایرانی، یعنی شریعت، طریقت و سلطنت در عصر صفوی، توانسته بود جایی بلند در دل‌های مردم کسب کند و با تکیه بر تبلیغاتی پر دامنه در طول مدتی مدید مشروعیت جامع خود را برای کسب و ادامه امر حکومت اعلام بدارد، واقعه دردناکی بود که اهل ایران را دچار اضطراب کرد و بحرانی عمیق و گسترده را در سطح مملکت پدید آورد؛ خاصه که ساز و کارهای عمده حکومت در ایران همواره در تلازم و مواجهه با دو عامل نیرومند درونی و بیرونی بوده و با سست شدن پایه‌های حکومت در داخل کشور، مطامع همسایگان زورمند و متجاوز در چهارسوی مرزهای آن نیز تحریک می‌شده است.

بدیهی می‌نمود و به اندک مدتی نیز مسلم شد که عصیانگران غلزایی از شتم مملکتداری غافلند و با اینکه به سبب اوضاع خاصی که در ایران پیش آمده بود و با قرار گرفتن پادشاهی ضعیف و ناتوان در رأس امور، درهای پایتخت به رویشان گشوده شده و ارکان تخت و تاج در اختیارشان قرار گرفته بود، تربیت و توان کافی درک معضلات سرزمینی چنان وسیع و مردمی چندان متعدد را فاقدند. پس لامحاله در اندک مدتی درهای زورگویی و تعدی را به روی مردم ایران گشادند و پس از اعمال بی‌اعتدالیهای فراوان نسبت به سکنه بی‌یار و یاور اصفهان، به امحای مخالفان بی‌حد و شمار خود در هر منطقه که پایشان رسید، پرداختند.

شاه مستعفی و عاجز و خانواده او، قربانی توطئه‌های پیاپی و بی‌رحمانه‌ای شدند که غاصبان قدرت، برای حفظ موقع خود بدانها دست یازیدند و بی‌محابا تمامی اولاد ذکور سلطان حسین و رجال و امنای دولت وی را که مظنون به وفاداری و اخلاص نهانی بودند از دم تیغ بی‌دریغ گذرانیدند.

بدین‌سان، کشوری که مهد امنیت و آرامش بود و پس از انقضای روزگار بلندآوازه شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ق) جز یکی دو واقعه جنگی مهم، حادثه‌ای به خود ندیده، و خاصه از سال ۱۰۵۹ ق که قندهار پس از چهارده بار دست به دست‌گشتن بار دیگر به تصرف اولیای دولت شاه‌عباس دوم درآمده بود و در نوعی ثبات و استحکام مطمئن به سر می‌برد، دگرباره در چرخه مصایب ایام گرفتار آمد و آن همه خصب و نعمت و فراوانی به باد فراموشی سپرده شد. در چنین اوضاع و احوالی انتظار آن هم نبود که مرزهای گسترده و طولانی کشور از تعرض دشمنان همیشه بیدار مصون بماند و سران و سپاهیان اعدائی که در خلال دو قرن پیش از آن، هیچ فرصتی را برای تعرض به ایران از دست نداده بودند، ساکت و بی‌اعتنا از کنار این موقعیت بگذرند.

ایرانیان خود پیشاپیش می‌دانستند که تکلیف آنان با ازبکان و تاتاران مهاجم از شرق و شمال شرقی سرحداتشان معلوم است و از آنجا که نهب و غارت و خرابی و ویرانی کار هر روزه اقوامی بود که از قرن‌ها پیش، به چپاولگری و غنیمت‌ستانی خو کرده بودند، لامحاله باید منتظر ترکتازیهای دگر باره آنان باشند. چنین نیز شد و این مناطق تا زمانی که نامدار دلیر افشار، بعدها در فرصتی مناسب به سراغ آنان رفت و خان بخارا را ذلیل و اسیر کرد و خان خوارزم و خیوه را هم کشت و زهر چشمی سخت از آنان گرفت، روی آرامش به خود ندید.

دلوپسپه‌های رجال و سیاستمداران ایرانی از سمت مرزهای غربی نیز هرگز بی‌موجبی نبود؛ سلاطین آل عثمان با وجود ضعف فاحشی که بر ارکان قدرتشان استیلا یافته بود و بحقیقت، بعد از دو قرن و نیم زورآزمایی با دشمنان اروپایی و هم‌وردی با دلاوران قزلباش، به مرحله‌ای از سکون و بی‌حالی و بد اقبالی دائمی مبتلا شده بودند، باز از نگاه طامع و حریص خویش به سرزمینهایی که آن همه آرزوی تصاحب آنها را در دماغ علیشان می‌پروراندند، چشم نمی‌پوشیدند. پس در آن هنگام که اصفهان در محاصره افتاد و غل‌زاییان بر شدت سختگیریهای خود افزودند و شاه در مانده صفوی را به شمارش معکوس ایام دولت خویش ناگزیر ساختند، شتابزده به بسیج قوا پرداختند تا مبادا

از حریف زورمند خود، روسیه عقب بمانند!

چیزی که شاید برای قاطبه مردم ایران تا حدی تازگی داشت، وجود عنصر ثالثی بود که به مثابه غولی از شیشه حیات قرون وسطایی خود بیرون آمده بود و در همان حال که گرد و خاک متأثر از فقر و عقب ماندگی و عادات و آداب سخیف کهن را از سر و روی می زدود، زیر نظر فرمانده و صاحب اختیار مدیر و مدبری چون پطرکبیر قدم در جاده کشورگشایی نهاده بود.

روسها تا این روزگار، تجارب جهانگشایانه خود را در صفحات غربی متمرکز کرده بودند و پطر پس از رهایی از شر دشمنی قوی چون شارل دوازدهم، پادشاه سوئد، به زور آزماییهایی در بخش شرقی همان نواحی، از جمله شبه جزیره کریمه، دست زده بود، ولی تفحصات شیطانی مأموران دقیقی چون ولینسکی که به جنوب قفقاز اعزام داشته بود به وی این هشیاری را داده بود که می توان جنبید و در خانه ای که کدخدای آن چندان گول است که حتی در میان نادانترین مردم خود نیز همانند نمی یابد، به ازای جرأت اقدام سریع، منافع بسیار به دست آورد!

شاید خارجی بالطبع با نابسامانیهای داخلی متعددی همراهی داشت که خاص حال و هوای آن روز کشور بود و نفس طغیان بدویانی قلیل و دوردست نشین و غلبه غیرمترقب و بس سهل آنان، مردان و گروههای سرشناس دیگری را نیز برای بهره برداری از فرصت بادآورده به فکر وامی داشت. در مآل همین احوال است که مشاهده می شود در هر شهری شهریاری به پا می خیزد و در هر مکمنی، کمانداری رخنه می کند تا آنجا که مملکت بالمره در آشوب فرو می رود و شعله های آتش ناامنی و هرج و مرج در هر سوی گسترده می شود. ایلات و عشایر ناآرام که تا سده بیستم میلادی، همواره یک سوم از ظرفیت انسانی کشور را به خود اختصاص داده بودند، به فکر دفاع از خویش می افتند و با سنگگیری در سقناقهای خود عملاً به جلب نفع و دفع ضرر می پردازند. علاوه بر این، سرکشان دیگری که در مناطق دور از هم و بعید سکنی گرفته بودند، احساس خودسری می کنند و طبل استقلال و اقتدار می کوبند.

مردانی نظیر ملک محمود سیستانی، حاکم تون (فردوس)، سید احمدخان یا به تعبیر خودش سید احمدشاه در نواحی آباده و یزد و عقدا، فتحعلی خان قاجار در منطقه استرآباد، نادرقلی بیگ افشار در نواحی قوچان و دره گز و ایبورد، علی قلی خان شاملو و رقیب او اسماعیل خان سپهسالار در مشهد مقدس و دیگران، هیچ کدام خود را مطیع

حکومت غلزیان نمی‌دانستند و از سویی دیگر، تهماسب سرگردان و بی‌تدبیر نیز در مقام و موقعیتی نبود که انتظار دستگیری از آنان داشته باشد. بررسی کلی حوادث دوران هفتساله ۱۱۳۵-۱۱۴۲ ق که به برافتادن محمود و پسر عم او، اشرف غلزی، انجامید، از بحرانهای متعددی که در هر گوشه کشور برپا شده بود پرده برمی‌دارد. از آنجا که شناخت سردار دلیر افشار و حاکم بلامنازع چند سال بعد ایران، یعنی مردی که توانست رقیبان کوچک و بزرگ خود را از میان بردارد، از ضرورت‌های شناخت تحولات این ایام است، به همین ملاحظه، اینک به بررسی گذرای احوال غلزیان قندهار و دیگر مدعیانی می‌پردازیم که برای یکسوگردانی کار قدرت به نفع خود، ناچار شدند بسرعت از صحنه رقابتها حذف شوند و کار ملکداری را نه با مسالمت و ملایمت که با نشان دادن خشونت و جسارت مرگ‌پذیری به جنگاوران الیق و اقوی بسپارند.

نادر در هیچ مرحله از تکاپوی دائمی خود برای کسب قدرت، با آنانی که سد راه مطامح بلندپروازانه وی بودند مماشات به خرج نمی‌داد و این سابقه را حتی به دورانی از حیات وی نیز می‌توان رجعت داد که به تعبیر میرزا مهدی استرآبادی، هنوز نام و اعتباری کسب نکرده بود و برای ماندگاری در دستگاه کدخدامنشانه مردی مانند باباعلی بیگ کوسه احمد لوی ایبوردی «اکثری از حسدپیشگان افشار [را] که سالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشتند هم آغوش شاهد فنا و همخوابه رنج و عناگردانید».^۱ حوادث بعدی نیز نشان داد که این شیوه رفتارهای خشن و بی‌تکلف، دستورالعمل عادی تنازع بقا برای همه زورمندانی بود که به صحنه کشاکشها پای نهاده بودند و اگر نادر نمی‌خواست به اقدامات تند و قهری متوسل شود، در همان مراحل اولیه فعالیت‌های نظامی از میان رفته بود. کسانی مانند کارگزاران باباعلی بیگ که حریم محدود و مختصری داشتند و بعدها ملک محمود سیستانی و فتحعلی خان قاجار و حتی خود شاه تهماسب که در بدترین وضعیت ادبار و افلاس به سر می‌برد، نیز در زمره کسانی بودند که در مواضع‌های متعدد علیه سردار خراسانی شرکت جستند. آنچه موجب نجات نادر از همه مهالک و دامهای گسترده در مسیر او شد، بالطبع همان هوشیاری دائمی و فراست ذاتی و کیاست باطنی و موقع‌شناسی او بود. به این ترتیب، او در همه جا بر حریفان تُنک‌مایه پیشی گرفت و توطئه‌گران زیانکار را به سزای اعمالشان رسانید.

۱. استرآبادی، میرزا مهدی؛ جهانگشای نادری؛ تصحیح عبدالله انوار؛ ص ۲۸.

اتفاقات بیشماری که پس از نام‌و نشانمایی نادر پیش آمد، دست‌کم این معنی را مدلل داشت که او نه فقط از نظر نظامی مردی سیاس و مدیر و کاردان و در همان حال استراتژیستی بی‌مانند است که حتی در میان بزرگان جهانی این فن هم بحقیقت بزرگترین آنان است، بلکه از نظر درک و فهم اوضاع و احوال روزگار و شناخت امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی عصر نیز کم‌نظیر است. این سخن جیمز فریزر که در زمان خود نادر نوشته شده است، شنیدنی است:

«در میان صفات بی‌نظیر نادرشاه، حافظه او خالی از غرابت نیست. کمتر چیزی است که کرده و گفته باشد و به‌خاطر نیاورد. تمام صاحب‌منصبان عساکر بیشمار خود را به اسم می‌خواند و تمام سربازهای خود را که مدتی است خدمت کرده‌اند، می‌شناسد و اگر به یکی احسانی یا تنبیهی کرده باشد به‌خاطر می‌آورد. به یک یا دو نفر منشی تقریر می‌کند که بنویسند و در همان وقت در سایر امور حکم می‌کند. همه را به ترتیب و بلا تأمل ادا می‌نماید. شنیده‌ام در وقت جنگ هنر او عجیب است. باور نمی‌توان کرد که به چه زودی طرف غالب و مغلوب را تشخیص می‌دهد و به چه اهتمام به قشون خود مدد می‌رساند...»^۱

۱. فریزر، جیمز؛ نادرشاه افشار؛ ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک؛ به‌کوشش محمدتقی دانی؛ ص ۱۹۸-۱۹۹.